

خطاناپذیری پیامبر ﷺ در دریافت و ابلاغ وحی قرآنی

سیدجواد حسینی*

چکیده

شبهات متعددی در خطاناپذیری پیامبر اکرم ﷺ در دریافت و ابلاغ وحی وجود دارد؛ مانند شبهه عصمت مطلق در تمام مراحل وحی، چالش رابطه بشریت و عصمت، مسئله تفسیر پیامبر ﷺ از وحی، تحریف ناخواسته در انتقال وحی. عصمت مطلق پیامبر ﷺ مانع تحریف و خطا در تلقی، ابلاغ و تفسیر وحی می‌شود. به روش کتابخانه‌ای و با تحلیل منابع با ابزار عقلی و نقلی در می‌یابیم که ادله متعدد عقلی و نقلی بر عصمت مطلق رسول خدا ﷺ وجود دارد که اثبات می‌کند رسول خدا، عصمت مطلقه دارد و در تمام مراحل وحی از عصمت برخوردار بوده است.

واژگان کلیدی: عصمت مطلق، وحی، تلقی، حفظ، ابلاغ، تفسیر.

مقدمه

خداوند متعال قرآن عظیم را به‌عنوان کتاب جامع دین و شریعت اسلام نازل کرده است که بشر برنامه زندگی خود را براساس آن تنظیم کند و به سعادت ابدی برسند؛ بنابراین قرآن باید، بدون هرگونه کاستی یا زیادتی در همه اعصار، در اختیار مردم قرار گیرد و این جز با تدبیرهای لازم خداوند و پیامبر ﷺ در جمع و پیشگیری از تحریف نمی‌تواند باشد. خداوند می‌فرماید: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ؛ از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به‌سویش نمی‌آید وحی [نامه] ای است از حکیمی ستوده [صفات] (فصلت: ۴۲)».

آیه می‌گوید چون قرآن از ناحیه خدای حکیم نازل شده است، رسول اکرم ﷺ گذشته از آن که مشمول هدایت و تدبیر الهی است، خود مدبری یگانه است و می‌داند که قرآن کریم باید تا قیامت، بدون هرگونه کاستی یا زیادتی باقی بماند؛ منتهی شبهاتی در زمینه «خطاناپذیری پیامبر ﷺ در دریافت و ابلاغ وحی» مطرح است که باید به آن‌ها پاسخ داده شود تا دامن قرآن از هر نقص و عیبی مبرا باشد. اهم شبهات از این قرار است:

پرسش اصلی: آیا پیامبر ﷺ در تمام مراحل دریافت وحی (حفظ وحی، انتقال و تفسیر وحی) کاملاً مصون از خطا بوده است؟

پرسش فرعی: ۱. آیاتی که ظاهراً نشان‌دهنده فراموشی پیامبر است (مثل اعلی: ۷-۸) چگونه با خطاناپذیری همسانی دارد؟ ۲. چگونه می‌توان هم به بشری بودن پیامبر (ابراهیم: ۱۱) معتقد بود و هم خطاناپذیری مطلق او را پذیرفت؟

مراحل عصمت پیامبر اکرم ﷺ

۱. مصونیت از خطا در دریافت وحی و ابلاغ آن

از آنجا که عقل بشر عادی، برای شناسایی کامل راه سعادت، کافی نیست، باید خداوند این نقص را از راه وحی و ارسال پیامبر جبران کند. در غیر این صورت هدف از خلقت انسان - که تکامل اختیاری است - نقض می‌شود؛ اگر این پیامبر در دریافت وحی یا حفظ و ابلاغ

وتفسیر آن دچار خطا گردد، هدف از بعثت نقض خواهد شد و این کار با حکمت خدا منافات دارد. قرآن می‌فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا* لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا؛ دانای غیب اوست و هیچ‌کسی را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آن‌ها قرار می‌دهد، تا بدانند پیامبرانش رسالت‌های پروردگارشان را ابلاغ کرده‌اند و او به آنچه نزد آن‌هاست احاطه دارد و همه چیز را احصا کرده است» (جن: ۲۶-۲۸). این سه آیه بیانگر آن است که فرشتگان از هر طرف مأمور می‌نمایند که او را در اخذ وحی، حفظ و ابلاغ آن مراقبت کنند تا دچار اشتباه و لغزش نشوند؛ انجام چنین رسالتی بدون عصمت آنان در مقام اخذ، حفظ و ابلاغ وحی، ممکن نیست و می‌شود گفت که عصمت در این سه مرحله به نوعی اجبار و با عنایات ویژه الهی است.

استاد مکارم شیرازی در توضیح آیه می‌فرماید:

«رصد در اصل معنی مصدری دارد و به معنی آمادگی برای مراقبت از چیزی است و بر اسم «فاعل» و «مفعول» نیز اطلاق شده است و در مفرد و جمع هر دو به کار می‌رود؛ یعنی به یک فرد مراقب و نگهبان یا جمعیت مراقبین و نگهبانان هر دو اطلاق می‌شود و منظور از آن در اینجا فرشتگانی است که خداوند بعد از نزول وحی به آن‌ها دستور می‌دهد پیامبرش را از هر سو احاطه کنند و از شر شیاطین جن و انس و وسوسه‌های آن‌ها و آنچه اصالت وحی را خدشه‌دار می‌کند، محافظت و پاسداری کنند، تا پیام الهی بی‌کم و زیاد و بدون کمترین خدشه‌ای به بندگان ابلاغ گردد و این خود یکی از دلایل معصوم بودن پیامبران است که با نیروهای غیبی و امدادهای الهی و مراقبت فرشتگان او، از لغزش‌ها و خطاها مصون و محفوظ‌اند» (مکارم شیرازی، ۱۳۵۷، ج ۲۵، ص ۱۴۲).

۲. عصمت از گناه

متکلمان امامیه معتقدند این نوع از عصمت قبل و بعد از بعثت و نیز گناهان کبیره و صغیره هر دو را - خواه به صورت عمدی یا سهوی - شامل می‌شود (سبحانی، بی‌تا، ص ۸). دلایل زیر این مسئله را اثبات می‌کند.

۱.۲. نقض غرض

پیامبران نماینده خداوند در رساندن پیام‌های او به مردم هستند و این نمایندگی به صورت گفتاری و رفتاری است. اگر پیامبر مرتکب گناه شود، چون نماینده خدا است، مردم به تصور این که، این کار شایسته است آن را انجام می‌دهند و به خطا می‌افتند و این نقض غرض خدا در بعثت انبیا علیهم‌السلام می‌باشد و نقض غرض شایسته خداوند حکیم نیست؛ از این رو پیامبر و امام، باید معصوم علیهم‌السلام باشند تا مردم به او اعتماد کنند و غرضی که خداوند از انتخاب آن‌ها داشته است حاصل شود. خواجه نصیرالدین طوسی در تجرید الاعتقاد در این باره می‌گوید: قال: «ویجب فی النبی العصمة لیحصل الوثوق فیحصل الغرض؛ پیامبر باید معصوم باشد تا مردم به او اعتماد کنند و در نتیجه غرض از بعثت حاصل شود» (حلی، ۱۴۱۷ ق، ص ۴۷۱)؛ بنابراین اگر پیامبر و امام معصوم نباشند، غرضی که خداوند از نصب آن‌ها داشته است، نقض شده و نقض غرض برای خداوند حکیم جایز نیست، بلکه اگر پیامبر کاری برخلاف محتوای وحی انجام دهد و تصریح کند که این کار من جایز نیست، باز به دلیل تناقض میان گفتار و رفتار، مردم دچار تردید می‌شوند و می‌گویند: «اگر این کار نارواست پس چرا خود او که نماینده خداست انجام داد؟ به بیان دیگر خود بعثت مقتضی عصمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است؛ چرا که از وظایف پیامبر، علاوه بر تلقی و ابلاغ وحی، تعلیم آن است (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ص ۹۳). اگر پیامبر در تلقی، ابلاغ و تعلیم وحی، خطا، سهو و نسیانی داشته باشد، نقض غرض شده و موجب بی‌اعتمادی مردم به او می‌شود (قدردان ملکی، ۱۳۹۰، ص ۹۶)؛ حتی بعید نیست که موجب کثرت اختلافات در فهم احکام هم بشود. با پذیرش سهو و نسیان و خطا در پیامبر، هرکسی می‌تواند ادعا کند که در تعالیم رسول اکرم خطا بوده است و از انجام تعالیم آن تخطی کند؛ علاوه بر این روایت صحیحی در بیان خطای پیامبر وجود ندارد؛ از این رو باید به عصمت مطلق تعلیمی پیامبر معتقد شویم (سبحانی، ۱۴۱۲ ق، ج ۳، ص ۱۶۷؛ مصباح یزدی، ۱۳۶۸، ص ۶۶-۷۳).

۲.۲. اسوه بودن

پیامبران الهی مسئولیت هدایت انسان‌ها به سوی خدا را به عهده دارند و هدایت کامل علاوه بر بیان احکام الهی، نیاز به اعمال صحیح آن‌ها دارد، قرآن می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ به تحقیق رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اسوه نیکو برای شماست» (احزاب: ۲۱)؛ لذا باید عوامل بازدارنده از گناه، به اندازه‌ای در پیامبر نیرومند باشد که از مصونیت کامل نسبت به

گناه و مخالفت احکام الهی برخوردار باشد. اگر پیامبر معصوم نباشند و رفتارشان برخلاف گفتارشان باشد، هرگز نمی‌توانند برای دیگران اسوه باشند. در نتیجه رفتار و گفتار آنها هرگز سبب تربیت مردم نشده و تمام نقشه‌ها و هدف‌های تربیتی آنها در جامعه عقیم خواهند ماند؛ زیرا درست است که گفتار نیک نیز تأثیر خود را در تربیت مردم دارد، اما به قول معروف «دو صد گفته چون نیم‌کردار نیست». از آنجا که پیامبر الگو و اسوه‌ای برای همه بشریت است (احزاب: ۲۱) و هیچ قیدی بر این الگو بودن وارد نشده است؛ از این رو می‌توان گفت تمام اقوال و افعال رسول اکرم ﷺ اسوه است و پیروی از آن موجب نجات خواهد شد؛ بنابراین عصمت از لوازم اسوه بودن پیامبر ﷺ است (سبحانی، ۱۴۱۲ ق، ص ۱۷۰).

نکته دیگر این‌که اگر پیامبر و امام معصوم نباشند، ممکن است برخلاف گفته‌های خود عمل نموده و بین گفته و کردار آنها هماهنگی وجود نداشته باشد؛ درحالی‌که خداوند در قرآن کریم، عدم هماهنگی بین گفتار و کردار را گناه بزرگ شمرده و سبب خشم خود دانسته است، آنجا که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟! نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید. حال چگونه ممکن است که خداوند کسی را برای هدایت مردم انتخاب کند که عملکرد او مایه خشم خداوند شود؟ (صف ۲-۳).

سید مرتضی در این باره می‌گوید: «وإذا ثبت أنه الإمام المستخلف على الأمة، ثبت أنه معصوم، لأن العقول قد دلت على أن الإمام لا بد من أن يكون معصوما لا يجوز تخطيه من الخط ما جاز على رعيته؛ وقتی ثابت شود که امام (و پیامبر ﷺ) برای خلافت بر امت انتخاب شده است، ثابت می‌شود که او معصوم است؛ چرا که عقل‌ها دلالت می‌کند که باید معصوم باشد و جایز نیست که او از مسیری که برای رعیت خود معین کرده است، خارج شود» (علم‌الهدی، ۱۴۰۵ ق، ج ۳، ص ۹۰). هرچند سخن سید مرتضی درباره امام است ولی دلیل و برهان او به طریق اولی در پیامبر اکرم ﷺ که خلیفه خدا در روی زمین است سریان دارد.

از این رو، پیامبر ﷺ باید معصوم از هرگونه گناه و خطا باشند و رفتار و کردار او با

یکدیگر مطابقت داشته باشند وگرنه هدف‌های تربیتی آن‌ها هرگز در جامعه محقق نشده و نمی‌توانند برای دیگران اسوه باشند.

۳,۲. اطاعت مطلق از پیامبر ﷺ

طبق آیه اطیعوا (آل عمران: ۳۲)، اطاعت مطلق از پیامبر ﷺ واجب است و خداوند به همه ما دستور داده است که از تمام فرمان‌های پیامبر ﷺ بدون هیچ قید و شرطی اطاعت کنیم؛ همان‌طوری که لازم است از تمام دستورهای خدا اطاعت کنیم. حال اگر پیامبر ﷺ معصوم از خطا و اشتباه نباشند، ممکن است دستوری برخلاف دستور خدا به عمد یا به سهو انجام دهد، در این صورت یا اطاعت از چنین پیامبری واجب است یا واجب نیست؛ اگر واجب باشد، لازمه‌اش این است که بگوییم خداوند اجازه گناه به همه داده و بلکه واجب کرده است و چنین ملازمه‌ای از دیدگاه عقل و شرع مردود است. اگر اطاعت از این پیامبر واجب نباشد، با اصل انتصاب این شخص به‌عنوان امام و پیامبر مفترض الطاعة در تضاد است. پس پیامبر باید معصوم باشد تا اطاعت مطلق از او امکان‌پذیر باشد.

مرحوم مظفر در کتاب عقائد الإمامیه در این‌باره می‌نویسد: «والدلیل علی وجوب العصمة: أنه لو جاز أن يفعل النبي المعصية أو يخطأ وينسى، وصدر منه شيء من هذا القبيل، فأما أن يجب اتباعه في فعله الصادر منه عصياناً أو خطأً أو لا يجب، فإن وجب اتباعه فقد جوزنا فعل المعاصي برخصة من الله تعالى بل أوجبنا ذلك، وهذا باطل بضرورة الدين والعقل، وإن لم يجب اتباعه فذلك ينافي النبوة التي لا بد أن تقتزن بوجوب الطاعة أبداً. علی ان كل شيء يقع منه من فعل أو قول فنحن نحتمل فيه المعصية أو الخطأ فلا يجب اتباعه في شيء من الأشياء فتذهب فائدة البعثة، بل يصبح النبي كسائر الناس ليس لكلامهم ولا لعملهم تلك القيامة العالية التي يعتمد عليها دائماً. كما لا تبقى طاعة حتمية لأوامره ولا ثقة مطلقة بأقواله وأفعاله (مظفر، بی‌تا، ص ۵۴). دلیل وجوب عصمت این است که اگر انجام معصیت، خطا و نسیان برای پیامبر جایز باشد و از او چنین اعمالی سر بزنند، دو حالت دارد:

۱. یا اطاعت و پیروی از او در این گناه و خطایی که از او سر زده واجب است؛ در این صورت انجام گناه و معصیت برای ما با اجازه خداوند جایز و بلکه واجب است و این مطلب به ضرورت دین و عقل باطل است.

۲. اطاعت از چنین پیامبری واجب نباشد و این با اصل نبوتی که لازم است با اطاعت مطلق و ابدی همراه باشد، در تضاد خواهد بود. به‌هرحال وقتی کاری از او سر می‌زند یا سخنی می‌گوید، ما احتمال می‌دهیم در این گفتار یا کردار، معصیت و یا اشتباه کرده باشد؛ پس پیروی از او در هیچ چیز واجب نیست؛ در نتیجه فایده بعثت از بین می‌رود، بلکه پیامبر همانند سایر مردم خواهد شد که گفتار و دانش آن‌ها آن قدر ارزش ندارد که همیشه بتوان بر آن اعتماد کرد؛ چنانچه لزوم اطاعت از اوامر او نیز از بین می‌رود و دیگر اعتماد مطلق به گفتار و کردار او وجود نخواهد داشت.

برخی از دانشمندان بزرگ سنی نیز به همین مطلب اشاره کرده‌اند. قرطبی مفسر-پرواژه اهل سنت برای اثبات عصمت پیامبران این‌گونه استدلال کرده است: «وقال جمهور من الفقهاء من اصحاب مالک و ابی حنیفه والشافعی: انهم معصومون من الصغائر كلها كعصمتهم من الكبائر اجمعها لأننا امرنا باتباعهم فی افعالهم و آثارهم و سیرهم امرا مطلقا من غیر التزام قرینة فلو جوزنا علیهم الصغائر لم یمكن الأقتداء بهم إذ لیس كل فعل من افعالهم یتمیز مقصده من القربة والإیاحة او الحظر او المعصية ولا یصح أن یؤمر المرء بامتثال امر لعله معصية؛ جمهور فقها از طرفداران مالک، ابوحنیفه و شافعی گفته‌اند: پیامبران از تمام گناهان صغیره معصوم هستند؛ همان‌طوری که از تمام گناهان کبیره معصوم هستند؛ چرا که خداوند به‌صورت مطلق به ما دستور داده است که از کردار، آثار و روش آن‌ها پیروی کنیم و هیچ قرینه‌ای برخلاف آن نیز نیآورده است؛ پس اگر انجام صغیره برای آن‌ها جایز باشد، پیروی از آن‌ها ممکن نیست؛ چرا که در این صورت ممکن است هر فعلی از افعال آن‌ها ممکن است به قصد قربت باشد، یا عملی است مباح، مکروه و یا حرام و سزاوار نیست که خداوند ما را به امتثال از امری دستور دهد که احتمال معصیت در آن وجود دارد (قرطبی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۰۸).

۴.۲. قرب نهایی الهی مستلزم عصمت

علاوه بر آنچه گفته شد، پیامبر اسلام ﷺ به مقامی از قرب الهی رسیده است که قرآن از آن به «قاب قوسین» (نجم: ۹) تعبیر می‌کند و این مقام، همان مقام انسان کامل است که کل جهان امکان زیر پوشش علمی و احاطه وجودی ایشان است (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ج ۸، ص

۲۴۵): همچنین ایشان محل تجلی وحی است (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ج ۸، ص ۲۴۵؛ حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۳، ص ۵۲) و در قرآن کریم آمده است: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه: ۷۹)؛ بنابراین پیامبر که محل تجلی وحی است، باید مطهر باشد وگرنه امکان مس قرآن و محل تجلی وحی بودن برای او نخواهد بود. در قرآن از پیامبر به‌عنوان اولین مسلمان یاد می‌شود (شعراء: ۱۹۳) و مشخص است که این اولویت ذاتی و رتبی است نه زمانی. نیز قرآن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به‌عنوان شاهد مطلق بر انبیا و امت‌های گذشته و آینده نام می‌برد (نساء: ۴۱)؛ پس پیامبر باید در قیامت، معصومانه بر همه جزئیاتی که در جهان امکان، در حیطة انسانیت می‌گذرد و به همه امم مربوط است، شهادت دهد و همه خلافت‌ها، نبوت‌ها و ولایت‌ها زیر پوشش شهادت گواه گواهان، یعنی وجود رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرار گیرد.

۵.۲. برهان بطلان تسلسل

دلیل دیگر بر وجوب عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله، بطلان تسلسل است. تقریر این برهان به این صورت است که دلیل نیاز مردم به وجود و نصب پیامبر از جانب خداوند، خطاپذیری مردم است. به عبارت دیگر برطبق قاعده لطف مقرب، «وجود پیامبر وامام لطفی است که مکلف را به انجام طاعت نزدیک و از ارتکاب معصیت دور می‌کند»؛ چنانچه علامه حلی در این باره می‌گوید: «اللطف هو ما یكون المكلف معه اقرب إلى فعل الطاعة وابتعد من فعل المعصية؛ لطف آن است که مکلف با وجود آن به انجام طاعت نزدیک و از انجام معصیت دور می‌شود (حلی، ۱۴۱۷ ق، ص ۴۴۴). حال اگر خود پیامبر از خطا و معصیت معصوم نباشد، خود نیاز به وجود پیامبردیگری دارد و آن پیامبر نیز نیاز به وجود پیامبر دیگر و... که منجر به تسلسل می‌شود و تسلسل از دیدگاه عقلا باطل است. شیخ طوسی در این باره می‌گوید: «يجب أن يكون الإمام معصوما من القبائح والاخلال بالواجبات، لأنه لو لم يكن كذلك لكانت علة الحاجة قائمة فيه إلى إمام آخر، لأن الناس إنما احتاجوا إلى إمام لكونهم غيرمعصومين، ومحال أن تكون العلة حاصلة والحاجة مرتفعة، لأن ذلك نقص العلة. ولو احتاج إلى إمام لكان الكلام فيه كالكلام في الإمام الأول، وذلك يؤدي إلى وجود أمة لا نهاية لهم أو الانتهاء إلى إمام معصوم ليس من ورائه إمام، وهو المطلوب؛ واجب است که امام از انجام زشتی‌ها و ترک واجبات معصوم باشد؛ چرا که اگر این‌گونه نباشد، عدم عصمت او علت است برای

نیاز به انتصاب امام دیگری؛ چرا که مردم به این دلیل به امام نیاز دارند که خودشان معصوم نیستند و محال است که علت باشد و معلول وجود نداشته باشد و اگر خود امام به امام دیگر نیاز داشته باشد، همین سخن درباره امام دوم نیز تکرار می‌شود، که نتیجه آن امامانی است که پایانی برای آن‌ها نیست (تسلسل پیش می‌آید) یا امام معصوم است که بعد از او امام نیست و همین مطلوب ما است» (طوسی، ۱۴۰۰ ق، ص ۱۸۹). هرچند سخن شیخ طوسی درباره امام است ولی دلیل او به طریق اولی در پیامبر اکرم ﷺ که خلیفه خدا در روی زمین است، هم نبی است و هم رسول و هم امام، سریان دارد.

علامه حلی در این باره می‌گوید: «... والحق: الأول. لأن الحاجة إلى الإمام [او الرسول] إنما هي ردع الظالم عن ظلمه، والفاسق عن معصيته، فلو جاز عليه ذلك، لافتقر إلى إمام آخر وتسلسل وهو محال (حلی، ۱۴۱۰۷ ق، ص ۴۹۲؛ حلی، ۱۴۱۰ ق، ص ۸۱)؛ مسلمانان در این مسئله اختلاف دارند که آیا واجب است که امام [و پیامبر] معصوم باشد یا خیر؟ برخی اعتقاد دارند که واجب است و برخی دیگر این مطلب را قبول ندارند و امام فاسق را نیز جایز دانسته‌اند. دیدگاه حق، همان دیدگاه اول است؛ چرا که فلسفه نیاز به امام، دور کردن ظالم از ظلم و فاسق از معصیت است و اگر این اعمال برای خود او جایز باشد، خود به امام دیگر نیاز دارد و نتیجه آن تسلسل است و تسلسل محال است. هرچند سخن علامه حلی درباره امام است، اما دلیل او به طریق اولی در پیامبر اکرم ﷺ که خلیفه خدا، رسول و امام در روی زمین است سریان دارد.

در کتاب دیگرش می‌گوید: «أن الإمام لو لم يكن معصوما لزم التسلسل، والتالي باطل فالمقدم مثله، بيان الشرطية أن المقتضى لوجوب نصب الإمام هو تجويز الخطأ على الرعية، فلو كان هذا المقتضى ثابتا في حق الإمام وجب أن يكون له إمام آخر ويتسلسل أو ينتهي إلى إمام لا يجوز عليه الخطأ فيكون هو الإمام الأصلي؛ اگر امام معصوم [و پیامبر] نباشد، تسلسل پیش می‌آید و تالی (تسلسل) باطل است؛ پس مقدم (عدم عصمت) همانند آن باطل خواهد بود. بیان ملازمه این است که فلسفه وجوب نصب امام، جایز الخطا بودن مردم است و اگر این ملازمه درباره امام نیز ثابت باشد، واجب است که برای او نیز امام دیگری باشد که در نتیجه یا منجر به تسلسل خواهد شد یا به امامی منتهی می‌شود که خطا برای او جایز نباشد؛ پس او

امام اصلی خواهد بود» (حلی، ۱۴۱۷ ق، ص ۴۹۲). در یک کلام اگر پیامبر صلی الله علیه و آله اهل خطا و گناه باشد، نیازمند پیامبر دیگری است که در این صورت یا باید به پیامبر معصوم ختم شود که مطلوب ما است یا منجر به تسلسل شود که از نظر عقلا مردود است.

۶.۲. لزوم اتمام حجت

پیامبر صلی الله علیه و آله حجت خداوند بر روی زمین است، اگر پیامبر معصوم نباشد، حجت خداوند بر مردم تمام نخواهد شد؛ درحالی که بازخواست مردم در قیامت مستلزم اتمام حجت بر آنها است. به عبارت دیگر خداوند اگر بخواهد کسی را عقاب کند باید زبان عذر او را کوتاه کرده باشد و اگر چنین نکند، عقلا عقاب و عتاب کردن کسی به خاطر انجام ندادن فرامین الهی را قبیح می‌دانند؛ زیرا آن بنده نیز می‌تواند عذر بیاورد که اگر من فلان دستور را انجام ندادم، امام که خود حافظ دین و شریعت و خلیفه تو در روی زمین بود، انجام نداد؛ به همین دلیل حجت بر من تمام نشد و من فکر کردم که انجام آن لازم نیست وگرنه خود امام که مجری احکام الهی است باید آن را انجام می‌داد؛ بنابراین امام باید از هرگونه گناه، خطا، نسیان و سهو معصوم باشد تا حجت بر مردم تمام شود و اگر با وجود چنین امام معصومی مردم به دستورات و حدود الهی که از طریق همان امام ابلاغ و اجرا می‌شود عمل نکنند، آن وقت زبان عذرشان کوتاه است و خداوند می‌تواند از او بازخواست کند. قرآن کریم، به همین دلیل عقلی اشاره دارد؛ آنجا که می‌فرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا (اسراء: ۱۵)». هرکس هدایت یافت، فقط به سود خودش هدایت می‌یابد و هرکس گمراه شد، فقط به زیان خودش گمراه می‌شود و هیچ بردارنده بار گناهی، بار گناه دیگری را به دوش خود بر نمی‌دارد و ما بدون این که پیامبری را [برای هدایت و اتمام حجت به سوی مردم] بفرستیم، عذاب‌کننده [آنان] نبودیم». البته دلایل دیگری همچون قاعده لطف، قاعده عدم تسلسل و... نیز برای اثبات عصمت اقامه شده است که دوستان عزیز را به کتاب‌های مفصل ارجاع می‌دهیم.

۷.۲. قرآن و عصمت پیامبران از گناه

پس از آن که عصمت در مرحله نخست (دریافت و ابلاغ وحی) اثبات شد، می‌توان بر عصمت پیامبران در مراحل دیگر به آیات قرآنی استناد کرد؛ مانند:

۲،۷،۱. پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ

یوحی؛ و از سر هوس سخن نمی‌گوید و این سخن به‌جز وحی‌ای که وحی می‌شود نیست» (نجم: ۳-۴)؛ یعنی پیامبر ﷺ معصوم است. عبدالرزاق لاهیجی در این‌باره می‌گوید: «کسی اگر گمان کند که پیامبر ﷺ در امری از امور، به رأی خود عمل کرده و منتظر وحی نبوده، هر آینه به‌غایت به امر نبوت و به حقیقت نبی، جاهل باشد و چنین کسی در نزد عقل، خارج بودنش از مرتبه دین داری اقرب است، سیما که مخالف نص قرآن است (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (نجم: ۳-۴)) و تخصیص این به بعضی امور در نهایت رکاکت است، چه جمیع امور متعلقه به دین، در حاجت به اذن الاهی و وحی ربانی، علی‌السویه است و هرگاه پیامبر ﷺ عمل به رأی خود نکند، دیگری را چه یارای آن باشد (لاهیجی، گوهر مراد، ص ۴۶۱).

از تفسیر نمونه نیز چنین برمی‌آید که: «این سخن قرآن «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» تنها در مورد آیات قرآن نیست، بلکه به قرینه آیات گذشته، سنت پیامبر را نیز شامل می‌شود که نه‌تنها گفتار آن حضرت، بلکه رفتار و کردار آن جناب نیز بر طبق وحی الاهی است؛ زیرا در آیات ۳ و ۴ سوره نجم، به‌صراحت بیان شده است: او از روی هوا سخن نمی‌گوید، هرچه می‌گوید وحی است» (مکارم شیرازی، ۱۳۲۰، ج ۲۲، ص ۴۲۱).

علامه طباطبایی در تفسیر آیه (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ) می‌گوید: «ماینطق» مطلق است و مقتضای این اطلاق آن است که هوای نفس از تمام سخنان پیامبر نفی شده باشد، اما از آنجایی که در این آیات خطاب «صاحبکم» (نجم: ۲) به مشرکین است، به‌خاطر این قرینه مقامی باید گفت که منظور این است که آن جناب در آنچه شما مشرکین را به‌سوی آن می‌خواند و آنچه از قرآن برایتان تلاوت می‌کند، سخنانش ناشی از هوای نفس نیست، بلکه هرچه در این باب می‌گوید، وحی‌ای است که خدای متعال به او نازل می‌کند (طباطبایی، ج ۱۹، ص ۴۲؛ حسینی طهرانی، ص ۲۱۲-۲۱۳)؛ یعنی این آیه وحی بودن همه گفته‌های دینی آن حضرت در مسائل ارشادی و جهان‌بینی و هدایت، نه جزئیات دنیایی را اثبات می‌نماید (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ج ۸، ص ۳۲).

۲، ۷، ۲. پیامبران هدایت یافتگان‌اند و هرکس را خدا هدایت کند گمراه نمی‌شود: «أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ (انعام: ۹۰) و «وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُّضِلٍّ» (زمر: ۳۷).

۳،۷،۲. اصلی‌ترین منشأ ضلالت و گناه، شیطان است و شیطان نمی‌تواند در پیامبران نفوذ کند: «فَعِزَّتْكَ لَأَعُوِيَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (حجر: ۴۰).»
 ۴،۷،۲. اطاعت از پیامبر، اطاعت از خداست و اطاعت از خدا، با گناه قابل جمع نیست: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (نساء: ۸۰).
 ۵،۷،۲. عمل پیامبر، اسوه حسنه است و گناه با اسوه حسنه بودن سازگار نیست: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (نجم: ۳-۴). پیروی از پیامبر مورد محبت خداست و خدا گناه را دوست ندارد: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ (آل عمران: ۳۱).»
 ۶،۷،۲. پیامبران برگزیدگان خداوند و خدا گناهکار را برمی‌گزیند: «وَأَنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ» (ص: ۴۷) و «وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (انعام: ۸۷). این مجموعه آیات و غیر آن، دلالت بر عصمت کامل پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله دارند.

۳. عصمت در مراحل دیگر (در موضوعات و امور عادی)

دلیل بر لزوم عصمت پیامبران در امور دیگر، این است که از نظر اکثریت انسان‌ها، اشتباه در امور عادی، از خطای در احکام دین قابل تفکیک نیست؛ بنابراین اگر پیامبر در امور یاد شده دچار خطا شود، آن را به احکام دینی هم سرایت می‌دهند و در نتیجه، اطمینان آنان نسبت به پیامبر از دست می‌رود و این با غرض رسالت منافات دارد. گذشته از این، پیامبری که از هرگونه خطا - اعم از احکام دینی و موضوعات و مسایل عادی زندگی - مصون است، بهتر می‌تواند توجه و اعتماد مردم را جلب کند و مقتضای رحمت الهی این است که کامل‌ترین لطف را در حق بندگان انجام دهد.

از نکاتی که درباره عصمت، مراحل و دلایل آن گفته شد، به خوبی عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله در مراحل وحی به اثبات رسید، اما این پرسش که براساس آیه: «سَنُفَرِّقُكَ فَلَا تَنسَى إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى؛ ما به زودی (قرآن را) بر تو می‌خوانیم و هرگز فراموش نخواهی کرد؛ مگر آنچه را خدا بخواهد، که او آشکار و نهان را می‌داند (اعلی: ۷-۸) آیا پیامبر صلی الله علیه و آله دچار نسیان می‌شده است؟؛ هنوز باقی است. پاسخ این است که معنای عصمت رسول‌الله صلی الله علیه و آله این است که آن حضرت هرچه را که فهمید و از خداوند دریافت داشت، به درستی حفظ و نگهداری می‌کند و سهو و نسیان در قلمرو حفظ او راه ندارد؛ دلایل عقلی و نقلی اقامه شد که پیامبر صلی الله علیه و آله دارای عصمت است و در تلقی وحی، ابلاغ وحی و در

نگهداری و حفظ آن معصوم و مصون است و خطا و نسیان در مورد معصوم تصور ندارد؛ پیامبران حتماً باید در دریافت و ابلاغ و نگهداری وحی الهی، معصوم و مصون باشند و این همان بیان و برهان حکمت است که علامه طباطبایی در تفسیر المیزان ذیل آیه ۲۱۳ از سوره بقره به آن اشاره کرده است (طباطبایی، ج ۲) نسیان به معنای آن است که معنا از خاطر برود. سهو نیز به همین معناست. نقیض آن ذکر و یادبود است. برخی می‌گویند: نسیان رفتن معناست و آن از فعل خدای تعالی است؛ یعنی خدای تعالی به سبب بعضی عوارض، نسیان و سهو را عارض می‌کند (طبرسی، ۱۳۵۹، ج ۱۰، ص ۳۲۹). این آیه علاوه بر مصونیت رسول اسلام ﷺ از نسیان، مصونیت آن حضرت از سهو نیز تأکید می‌شود. نظیر آن در محاورات عرفی است که متشرع و معتبد بگوید: «در مسجد برای ناپاکان جای نیست، مگر آن‌که خودم بخوادم، که مقصود این است که تنها من قادرم ناپاکان را راه دهم و من هم جز پاکان احدی را راه نمی‌دهم و استثنا در آن تأکید مستثنی‌منه است، نه تقطیع و اخراج چیزی از آن» (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ج ۴، ص ۲۳۹). در تفسیر نمونه آمده است که: «... هرگز نگران فراموش کردن آیات الهی مباش، آن کس که این آیات بزرگ را برای هدایت انسان‌ها بر تو فرستاده است، هم او حافظ و نگهبان آن‌ها است و نقش این آیات را در سینه پاک تو ثابت می‌دارد؛ به طوری که هیچ‌وقت فراموش نخواهی کرد» (مکارم شیرازی، ۱۳۵۳، ج ۲۶، ص ۳۹۲). معنای این تعبیر این نیست که پیامبر ﷺ چیزی از آیات الهی را فراموش می‌کند، بلکه هدف، بیان این حقیقت است که موهبت حفظ آیات الهی از سوی خداست و لذا هر لحظه بخواهد، می‌تواند آن را از پیامبرش بگیرد. به عبارت دیگر، هدف، بیان تفاوت علم ذاتی خداوند و علم موهبتی پیامبر ﷺ است. به‌رحال این یکی از معجزات پیامبر اسلام ﷺ است که آیات و سوره‌های طولانی را با یک‌بار تلاوت جبرئیل به‌خاطر می‌سپرد و همیشه به‌خاطر داشت و چیزی را فراموش نمی‌کرد (مکارم شیرازی، ۱۳۵۳، ج ۲۶، ص ۲۹۳)؛ از این گذشته پیامبر ﷺ کسی است که قرآن را از مقام «لدن» (غمل: ۶) گرفت و علمش لدنی است؛ از این جهت جهل و نسیان در او راه ندارد. فراموشی از ساحت پیامبر اکرم ﷺ به دور است؛ زیرا که «سَنْفَرُّكَ فَلَا تَنْسَى» پس ممکن نیست و در اثر عصمت، جهل و نسیان در آن حضرت راه ندارد.

فهرست منابع

۱. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، ج ۴، چ ۱، قم: انتشارات اسراء، ۱۳۸۱.
۲. جوادی آملی، عبدالله، نزهت قرآن از تحریف، چ ۴، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۹.
۳. جوادی آملی، عبدالله، پیامبر رحمت، قم: انتشارات اسراء، ۱۳۸۸.
۴. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن (سیره رسول اکرم در قرآن)، ج ۸، قم: انتشارات اسراء، ۱۳۸۵.
۵. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن (وحی و نبوت در قرآن)، ج ۳، قم: انتشارات اسراء، ۱۳۸۴.
۶. حسن‌زاده آملی، حسن، انسان کامل از دیدگاه نهج‌البلاغه، تهران: انتشارات الف لام میم، ۱۳۸۳.
۷. حلی، حسن‌بن یوسف، کشف‌المراد فی شرح تجریدالاعتقاد، تحقیق و تصحیح شیخ حسن حسن‌زاده آملی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۸. رازی، ابوالفتوح، روض‌الجنان و روح‌الجنان فی تفسیرالقرآن، ج ۱۵، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.
۹. سبحانی، جعفر، الموجز فی اصول الفقه، قم: مؤسسه امام صادق، ۱۳۸۷.
۱۰. سبحانی، جعفر، الهیات علی هدی لکتاب و السنه و العقل، المرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۲ ق.
۱۱. سبحانی، جعفر، عصمة الانبیاء، قم: مؤسسه امام صادق، بی‌تا.
۱۲. طباطبایی، محمدحسین، قرآن در اسلام از دیدگاه تشیع، قم: نشر اسلامی، ۱۳۷۵.
۱۳. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، بیروت: اعلمی، ۱۳۹۳ ق.
۱۴. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۲، مترجم محمدباقر موسوی همدانی، قم: انتشارات اسلامی.
۱۵. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۱۶. طباطبایی، محمدحسین، ترجمه المیزان فی تفسیرالقرآن، ترجمه سیدمحمدباقر

- موسوی همدانی، ج ۱۶، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
۱۷. طبرسی، فضل، **تفسیر مجمع البیان**، ج ۲۷، چ ۲، تهران: انتشارات فراهانی، ۱۳۵۹.
۱۸. طبرسی، فضل بن حسن، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، ج ۱، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۱۹. طهرانی، حسینی، محمدحسین، **مهر تابان**، تهران، اول، بی تا.
۲۰. طوسی، محمدبن الحسن، **الاقتصاد**، ص ۱۸۹، تهران: منشورات مکتبه جامع چهلستون، ۱۴۰۰ ق.
۲۱. علم الهدی المرتضی، علی بن الحسین، **رسائل المرتضی**، ج ۳، ص ۹۰، تحقیق تقدیم: السيد احمد الحسینی / إعداد: السيد مهدي الرجائي، قم: دارالقرآن الکریم، ۱۴۰۵ ق.
۲۲. علم الهدی المرتضی، علی بن الحسین، شریف، **تنزیه الانبیاء**، قم: نشر - الشریف الرضی، ۱۲۵۰ ق.
۲۳. قدردان ملک، محمدحسین، **پاسخ به شبهات کلامی**، ج ۱، دفتر سوم: درباره پیامبر اعظم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۰.
۲۴. قرطبی، محمدبن احمد، **الجامع لاحکام القرآن**، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ق.
۲۵. قرطبی، محمدبن احمد، **الجامع لاحکام القرآن**، قاهره، دارالشعب.
۲۶. مجلسی، محمدباقر، **بحار الانوار لجامعه لدرر اخبار الائمة الاطهار**، ج ۱۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۲۷. مصباح یزدی، محمدتقی، **آموزش عقاید**، تهران: مرکز چاپ و نشر - سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸ ش.
۲۸. مصطفوی، **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**، ج ۷، تهران: بنگاه ترجمه و نشر - کتاب، ۱۳۶۰.
۲۹. مظفر، محمدرضا، **عقائد الإمامیه**، قم: انتشارات انصاریان.
۳۰. مکارم، شیرازی، ناصر، **تفسیر فونه**، ج ۲۶، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۳.